

بررسی آرای امام خمینی (س) و خوئی

پیرامون حدود اختیارات ولی فقیه

سید محمد حسینی^۱

زینب محمودی^۲

چکیده: ضرورت وجود حکومت امری انکارناپذیر است؛ این مسئله ترجمانی از «بعضکم اولیاء بعض» و تعبیری از پاسخ امام علی (ع) به شبهه «لا حکم الا لله» است. از جمله پرسش‌هایی که در گذرگاه تاریخ، ذهن فقها را متوجه خود کرده و در عصر حاضر اوج گرفته است حدود و نغور ولایت حاکم شرع است. امام خمینی و خوئی به عنوان دو تن از مراجع تراز اول معاصر، در این زمینه دیدگاه‌هایی را مطرح کرده‌اند؛ خوئی این ولایت را مقیده دانسته و امام خمینی جغرافیای آن را به گستردگی ولایت پیامبر (ص) و معصومین (ع) توسعه داده است. اصرار خوئی بر خدشه‌دار بودن سند و عدم دلالت روایات بر ولایت مطلقه فقیه و استناد امام خمینی به ادله عقلیه و استفاده از احادیث به عنوان مؤید دلایل عقلی، سرچشمه این تفاوت است - هر چند که دو جامعه متفاوت ایران و عراق و محیط امنیتی که خوئی در آن قرار داشت در دیدگاه ایشان بی‌تأثیر نبوده است - خوئی در سال‌های پایانی حیاتش، در ذیل بحث جهاد ابتدایی و تقسیم غنائم به ولایت مطلقه فقیه اشاره می‌کند که این اظهاریه، فرضیه تغییر و تحول در دیدگاه ایشان را تقویت می‌کند.

کلیدواژه‌ها: ولایت، مطلقه، مقیده، فقیه، حکومت

E-mail: info@drhosseini.ir

۱. دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه تهران

۲. دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه تهران

E-mail: a.mahmoodi1250@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۱۱/۱۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۹/۲۵

پژوهشنامه متین/سال شانزدهم/شماره شصت و پنج/زمستان ۱۳۹۳/صص ۸۷-۱۰۴

مقدمه

موضوع حکومت از جمله اساسی‌ترین بنیادهای جامعه بشری است؛ در تاریخ حیات بشر، حاکمان بیشترین سهم را برای هدایت و اعمال اراده بر سرنوشت جامعه خود و حتی سایر جوامع دارا بوده‌اند؛ گذشت زمان و تحولات وسیع در سبک زندگی انسان‌ها نیز نتوانسته این اصل را مخدوش نماید و هرچند در شکل حکومت و تعداد حاکمان تفاوت‌هایی پدیدار شده است، اما با گذشت زمان نه تنها حدود و ثغور دخالت حاکمان در تعیین سرنوشت مردم محدود نشده بلکه تا خصوصی‌ترین لایه‌های حیات اجتماعی و خانوادگی ابنای بشر نیز گسترش یافته است.

همچنین رجوع به اصول عقلی و نقلی بیانگر این موضوع است که شارع مقدس در معاهدات مالی و حقوقی جزایی شرایط سختگیرانه‌ای نظیر عدالت (که انجام ندادن گناه کبیره و عدم اصرار بر صغیره است) را به عنوان شروط صلاحیتی افراد مؤثر بر توزیع حقوق، لازم و ضروری دانسته است؛ حال این سؤال پیش می‌آید که آیا می‌توان حق دخل و تصرف در مقدرات یک جامعه را به فردی که فاقد شرایط صلاحیتی از جمله شناخت و مراعات حق الناس و حق الله است واگذار کرد؟ یا اینکه به تناسب توسعه حقوق از فرد به افراد، شاخص‌های صلاحیتی نیز نیاز به تعمیق و تغلیظ دارند.

بنابراین در موضوع ولایت فقیه سؤالاتی مطرح است از جمله اینکه: آیا در حکومت بر مسلمین، بین دین‌شناس و کسی که جاهل به احکام الهی است فرقی وجود دارد؟ آیا در زمان غیبت، فقیه جامع‌الشرایط از جانب امام^(ع) نیابت دارد تا جامعه اسلامی را با همه شئون و امورش اداره کند؟ در فرض ثبوت نیابت، آیا فقیه تمام اختیارات پیامبر^(ص) و امام^(ع) را دارد یا آنکه اختیارات فقیه محدود و مقید است؟

ما در این مقاله با استفاده از روش مطالعات کتابخانه‌ای تلاش خواهیم کرد که ضمن مروری بر دیدگاه دو عالم بزرگوار خوئی و امام خمینی، دلایل تفاوت‌های احتمالی را مورد بحث قرار دهیم.

تفسیر واژه ولایت در لغت و اصطلاح

معنای لغوی

ولایت واژه‌ای عربی است که از ریشه «ولی» گرفته شده است؛ «ولی» در لغت عرب به این معناست که چیزی در پی چیز دیگر، به گونه‌ای بیاید که فاصله‌ای میان آن دو نباشد، بنابراین لازمه چنین توالی و ترتیبی قرب و نزدیکی آن دو به یکدیگر است (خلخالی: ۱۴۲۲: ۸۹؛ ابن فارس ۱۴۰۴ ج ۶: ۱۴۱).

از این رو این واژه با هیئت‌های مختلف (به فتح و کسر) و در معانی زیر به کار رفته است:

«حب و دوستی» (واسطی زبیدی ۱۴۱۴: ج ۲۰: ۳۱۰؛ جوهری ۱۴۰۷ ج ۶: ۲۵۳۰).

«نصرت و یاری» (ابن اثیر ۱۳۶۴ ج ۵: ۲۲۷؛ طریحی ۱۴۰۸ ج ۴: ۵۵۴).

«متابعت و پیروی» و «سرپرستی» (ابن فارس ۱۴۰۴ ج ۶: ۱۴۱).

که وجه اشتراک همه این معانی همان قرب ناشی از پذیرش و همخواهی است.

معنای اصطلاحی ولایت در فقه

مقصود از ولایت در بحث ولایت فقیه، سرپرستی است و مقصود از فقیه در بحث ولایت فقیه، مجتهد جامع‌الشرایط است که سه ویژگی دارد: اجتهاد مطلق، عدالت مطلق و قدرت مدیریت و استعداد رهبری (جوادی آملی ۱۳۸۳: ۱۲۲).

ولایت به معنای سرپرستی، خود دارای اقسامی است:

«ولایت تکوینی» یعنی سرپرستی موجودات جهان و عالم خارج و تصرف عینی داشتن در آنها؛ مانند ولایت نفس انسان بر قوای درونی خودش، بازگشت این ولایت به «علت و معلول» است (جوادی آملی ۱۳۸۳: ۱۲۲) که در این مبحث این نوع ولایت مورد نظر نیست.

«ولایت تشریحی» عبارت از سلطه تشریحی (منصب قانونی) است و از امور اعتباری و مناصب جعلی است که با داشتن آن، تصرفات شخص قانونی خواهد بود (خلخالی ۱۴۲۲: ۸۸).

ولایت عامه فقیه نیز همان ولایت فقیه است؛ یعنی برای فقیه تمام آن چیزی است که برای امام معصوم است غیر از شروع به جهاد (جهاد ابتدایی) که شامل قضاوت و اقامه حدود و ولایت بر قاصرین و یتیمان و... است (انصاری ۱۴۲۰ ج ۳: ۵۴۶).

ولایت فقیه، قیام فقیه جامع الشرایط فتوا و قضااست، به جای حاکم شرعی و ولی امر در زمان غیبت، در اجرای سیاسات و سایر امور، غیر از جهاد ابتدایی (فتح الله ۱۴۱۵: ۴۵۳).

تاریخچه ولایت فقیه

ولایت فقیه از جمله مباحث عمیق و ریشه داری است که از ابتدای تدوین فقه شیعه توسط فقها مورد توجه قرار گرفته است و فقیهان بنابر اقتضائات سیاسی - اجتماعی وقت، تلاش کرده اند تا مشعل این سکانداری تشریحی را روشن نگاه دارند به طوری که نگاهی گذرا بر آرای چند تن از عالمان بزرگ اسلامی به خوبی این مسئله را ثابت می نماید.

شیخ مفید در قرن چهارم و پنجم هجری می نویسد: مسئله اجرای حدود الهی، مربوط به سلطان و حاکم اسلامی است که از سوی خداوند متعال نصب می شود، این ها عبارتند از امامان هدایت از آل محمد (ص) و کسانی که امامان (ع) آنها را به عنوان امیر یا حاکم نصب کنند و امامان اظهار نظر در این مطلب را - به فرض امکان آن - به فقهای شیعه و پیرو خود واگذار کرده اند (شیخ مفید ۱۴۱۳: ۸۱۰).

سار قائل است که امامان معصوم (ع) اجرای حدود و احکام انتظامی را به فقها واگذار نموده و به عموم شیعیان دستور داده اند تا از ایشان پیروی کرده، پشتوانه آنان باشند (سلار دیلمی ۱۴۱۴: ۲۶۴-۲۶۳).

شیخ طوسی نیز معتقد است که: حکم نمودن و قضاوت برعهده کسانی است که از جانب سلطان عادل (امام معصوم) مأذون باشند و این وظیفه برعهده فقهای شیعه گذاشته شده است (شیخ طوسی بی تا: ۳۰۱).

علامه حلی آورده است که: اجرای حدود و احکام انتظامی در عصر حضور با امامان معصوم (ع) یا منصوب از جانب او و در عصر غیبت با فقهای شیعه است (فخرالمحققین ۱۳۸۷ ج ۱: ۳۹۹-۳۹۸). محقق کرکی می نویسد: فقیهان شیعه اتفاق نظر دارند که فقیه جامع الشرایط از سوی امامان معصوم (ع) در همه اموری که نیابت در آن دخالت دارد، نائب است، پس دادخواهی در نزد او و اطاعت از حکم او واجب است (محقق کرکی ۱۴۰۹: ۱۴۲).

ملا احمد نراقی می گوید: فقیه عادل در دو چیز حق ولایت دارد: اول، در همه اموری که پیامبر (ص) و امامان (ع) در آنها صاحب اختیار بوده و حق سرپرستی و ولایت داشته اند، مگر در

مواردی به وسیله دلیل شرعی استثنا گردد. دوم در همهٔ اموری که با دین و دنیای بندگان خدا ارتباط دارد، حق تصرف و ولایت دارد (نراقی ۱۴۱۷: ۵۳۶).

سید بحر العلوم نیز می‌نگارد که: برای حفظ نظام اسلامی، امام^(ع) باید جانشینی برای خود تعیین کند و او جز فقیه جامع‌الشرایط نمی‌تواند باشد (بحر العلوم ۱۳۶۲: ۲۲۱).

صاحب **جوهر** دربارهٔ حوزهٔ ولایت فقیه می‌نویسد: فقیه، همان جایگاه را در امور اجتماعی، سیاسی دارد که امام معصوم^(ع) دارد. از این جهت، تفاوتی بین امام و فقیه نیست. اگر فقیهان از امام معصوم^(ع) نیابت عامه نداشته باشند، تمام امور مربوط به شیعه تعطیل می‌ماند. از این رو، کسی که دربارهٔ ولایت عامه فقیه سخنان تردید انگیز می‌گوید، گویا طعم فقه را نچشیده و معنی و رمز سخن معصومان^(ع) را نفهمیده است... خلاصه، مسئلهٔ ولایت عامه فقیه به قدری روشن است که نیازی به دلیل ندارد (نجفی ۱۴۰۴ ج ۲۱: ۳۹۷).

پس بررسی دیدگاه علمای ادوار مختلف، پیرامون ولایت فقیه علاوه بر تأکید بر قدمت این موضوع، ثابت می‌کند که علمای شیعی در همهٔ عصرها پیرامون اصل و کلیت ولایت فقیه وحدت نظر داشته‌اند.

حدود ولایت فقیه

اما بیان ولایت مطلقه فقیه این شبهه را در اذهان برخی افراد ایجاد می‌کند که همان حکومت استبدادی است و ولایت مطلقه فقیه یعنی دیکتاتوری، یعنی فقیه وقتی به حکومت رسید اختیار مطلق دارد و هیچ مسئولیتی متوجه او نیست. به عبارت دیگر می‌گویند: حکومت دو نوع است، یا لیبرالیستی و براساس خواست مردم و یا فاشیستی و تابع رأی فرد (عترسی ۱۴۲۳: ۱۶۷).

در حالی که تقسیم حکومت به دو نوع لیبرالیستی و فاشیستی، یک مغالطه است و قسم سومی از حکومت هم هست و آن اینکه حاکم نه صرفاً بر اساس خواست مردم و نه بر اساس خواست فردی و سلیقهٔ شخصی بلکه بر اساس خواست و ارادهٔ خداوند حکومت می‌کند و تابع قوانین و احکام الهی است و نظام ولایت فقیه از این قسم است.

نکته دیگر اینکه ولایت مطلقه فقیه در مقابل ولایت محدودی است که فقها در زمان طاغوت داشتند.

دیگر اینکه فقیه هنگامی که در رأس حکومت قرار می‌گیرد، هرآنچه از اختیارات و حقوقی که برای اداره حکومت لازم و ضروری است برای او وجود دارد و از این رو نمی‌توان تفاوتی بین او و امام معصوم قائل شد.

از این رو فقیه هرآنچه را که امام و نبی برعهده دارند برعهده دارد از جهت اینکه حاکم است نه از جهت خصوصیت معصوم بودن یا نبی بودن و بدون در نظر گرفتن هر مقام و منزلتی (عترسی ۱۴۲۳: ۱۶۷).

دیدگاه امام خمینی پیرامون حکومت و ولایت فقیه

امام خمینی به صراحت اسلام را دین سیاست معرفی می‌کند و تأکید می‌کند که هرکس قائل به جدایی دین از سیاست باشد دین و سیاست را نشناخته است (امام خمینی ۱۳۷۹ ج ۱ و ۲: ۱۸۴ م ۹). منظور ایشان از ولایت مطلقه فقیه، حق هرگونه دخالت و تصرف در امور اجتماعی و حکومتی است، هرچند ضرورت و اضطراری در کار نباشد یا در چارچوب احکام اولی شریعت ننگند. امام نخستین بار در کتاب *کشف/سور* پس از اثبات ضرورت تشکیل حکومت در عصر غیبت، فقیه را قدر متیقن برای تصدی ولایت و داشتن حق حکومت معرفی کرده است (امام خمینی بی‌تا: ۲۳۲-۱۸۸).

در مبحث امر به معروف و نهی از منکر فقیهان جامع‌الشرایط را نایبان عام حضرت ولی عصر (عج) معرفی کرده که در اجرای سیاست (حدود و تعزیرات) و تمام آنچه برای امام است به جز جهاد ابتدایی جانشین آن حضرت هستند (امام خمینی ۱۳۷۹ ج ۱ و ۲: ۳۷۷ م ۲).

امام خمینی در چندین مورد از آثار فقهی خود به ولایت مطلقه فقیه در حوزه اداره مسائل سیاسی، اجتماعی و احکام حکومتی بر اساس رعایت مصالح عامه اسلام و مسلمین تصریح کرده [و می‌افزاید] فقیه افزون بر رفع ضرورت‌ها و نیازهای اجتماعی به تأمین مصالح عمومی نیز اقدام می‌کند و به هنگام بحران‌های اجتماعی و سیاسی با استفاده از قوانین برتر شریعت مانند اصل «اهم و مهم»، «لاضرر و لااضرار» و مانند آن به حل بحران‌ها می‌پردازد؛ از جمله حکم میرزای شیرازی بر تحریم تنباکو، که نه در حوزه ضرورت و اضطرار مصطلح بود و نه در چارچوب احکام اولیه، بلکه بر اساس عامه و مقدم بر احکام اولیه بود (حسینی ۱۳۸۷: ۲۷۵-۲۶۹).

دلایل امام خمینی در باب ضرورت تشکیل حکومت

۱. کتاب (قرآن کریم):

آیه شریفه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء: ۵۹).

امام در حاشیه طرح این آیه شرایط، حدود و ثغور حکومت اسلامی را شرح می‌دهد و سپس ویژگی‌های عارضی این مرکب را برای هر راکبی اعم از معصوم و غیرمعصوم معتبر می‌شمارد؛ از جمله ایشان در بیان نوع حکومت اسلامی آن را متفاوت از همه حکومت‌های موجود می‌داند و می‌گوید:

حکومت اسلامی... استبدادی نیست، که رئیس دولت مستبد و خودرأی باشد؛ مال و جان مردم را به بازی بگیرد و در آن به دلخواه دخل و تصرف کند؛ هرکس را اراده‌اش تعلق گرفت بکشد، و هرکس را خواست انعام کند، و به هرکه خواست تیول دهد و املاک و اموال ملت را به این و آن ببخشد. رسول اکرم (ص) و حضرت امیرالمؤمنین (ع) و سایر خلفاء هم چنین اختیاراتی نداشتند. حکومت اسلامی نه استبدادی است و نه مطلقه؛ بلکه مشروطه است البته نه مشروط به معنای متعارف فعلی آن که تصویب قوانین تابع آرای اشخاص و اکثریت باشد، مشروطه از این جهت که حکومت‌کنندگان در اجرا و اداره مقید به یک مجموعه شروط هستند که در قرآن کریم و سنت رسول اکرم (ص) معین گشته است؛ «مجموعه شروط» همان احکام و قوانین اسلام است که باید رعایت و اجرا شود؛ از این جهت حکومت اسلامی «حکومت قانون الهی بر مردم» است.

فرق اساسی حکومت اسلامی با حکومت‌های «مشروطه سلطنتی» و «جمهوری» در همین است: در اینکه نمایندگان مردم یا شاه در اینگونه رژیم‌ها به قانونگذاری می‌پردازند؛ در صورتی که قدرت مقننه و اختیار تشریح در اسلام به خداوند متعال اختصاص یافته است. شارع مقدس اسلام یگانه قدرت مقننه است. هیچ‌کس حق قانون‌گذاری ندارد؛ و هیچ قانونی جز حکم شارع را نمی‌توان به مورد اجرا گذاشت (امام خمینی ۱۳۸۱: ۴۴-۴۳).

حکومت اسلام حکومت قانون است. در این طرز حکومت، حاکمیت منحصر به خداست... قانون اسلام، یا فرمان خدا، بر همه افراد و بر دولت اسلامی حکومت تام دارد. همه افراد از رسول اکرم (ص) گرفته تا خلفای آن

حضرت و سایر افراد تا ابد تابع قانون هستند... تبعیت از رسول اکرم^(ص) هم به حکم خداست که می فرماید: «أَطِيعُوا الرَّسُولَ» (از پیامبر پیروی کنید). پیروی از متصدیان حکومت یا «اولوا الامر» نیز به حکم الهی است، آنجا که می فرماید «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»، رأی اشخاص، حتی رأی رسول اکرم^(ص) در حکومت و قانون الهی هیچ گونه دخالتی ندارد: همه تابع اراده الهی هستند (امام خمینی ۱۳۸۱: ۴۴-۴۵).

امام بعد از بررسی دلایل عقلی و نقلی موجود درباره اصل ولایت فقیه به محدوده و ثغور آن اشاره می کند و می گوید: پس از آنچه گذشت [این نتیجه] حاصل شد که تمام شئون و اختیاراتی که برای دارندگان عصمت^(ع) از جهت سرپرستی امت ثابت شده است، برای فقیهان نیز اثبات می شود، اما مواردی که دلیلی بر اختصاص آن به امام معصوم دلالت دارد، از شمول این کلی خارج می شود (امام خمینی ۱۴۲۱ ج ۲: ۶۶۴).

۲. دلیل عقلی

دلیل عقلی غیر مستقل

مقدمه اول: احکام اسلام منحصر به احکام عبادی و اخلاقی نیست بلکه شرع مقدس برای اداره جمیع شئون جامعه اسلامی، اعم از شئون اقتصادی، حقوقی و اجتماعی قانون وضع کرده است. مقدمه دوم: احکام اسلام (اعم از عبادی، سیاسی و...) نسخ نشده است و تا روز قیامت به اعتبار خود باقی است و در همه زمانها باید اجرا شود و احکام شرع با غیبت امام زمان^(عج) تعطیل نمی شود.

نتیجه: بنابراین در هر عصر و زمانی تشکیل حکومت اسلامی برای اجرای احکام و جلوگیری از هرج و مرج و اختلال نظام لازم و ضروری است.

دلیل عقلی مستقل

حفظ نظام از واجبات اکید و اختلال امور مسلمانان از امور مبعوض شرع است و به حکم عقل جلو اختلال نظام را جز با تشکیل حکومت و تعیین حکومت و والی نمی توان گرفت. افزون بر اینکه حفظ مرزهای کشور اسلامی از تهاجم دشمنان و متجاوزان عقلاً و شرعاً واجب است و این کار ممکن نیست مگر با تشکیل حکومت (امام خمینی ۱۴۲۱ ج ۲: ۶۱۹).

ضرورت استمرار اجرای احکام الهی

امام معتقد است این ضرورت منحصر به زمان پیامبر نیست، بلکه برای همیشه است؛ حکومت ضمانت اجرای احکام اسلامی است؛ چرا که ماهیت و کیفیت قوانین اسلام (اعم از احکام مالی، دفاعی، حقوقی و جزایی و...) بدون حکومت قابل اجرا نیست (امام خمینی ۱۳۸۱: ۴).

۳. دلیل نقلی

امام خمینی برای ثابت کردن ولایت مطلقه فقیه، روشی متفاوت از سایر فقها در پیش گرفته و دلایل عقلی را در ردیف اول ادله اثبات ولایت فقیه می آورد و از روایات به عنوان مؤید شرعی این استدلال بهره گرفته است، آنگونه که در جلد دوم *الرسائل* می نویسد: ایراد خدشه سندی و یا دلالتی به هر کدام از احادیث ممکن است، اما همان گونه که بیان کردیم، این احادیث در مجموع فقیه را قدر متیقن قرار می دهد (امام خمینی ۱۳۷۶: ۲۵).

ایشان در *کتاب البیع*، بعد از اینکه ولایت مطلقه فقیه را از مباحث ضروری فقهی و بی نیاز از اقامه دلیل و برهان می داند، می نویسد: با اینکه ولایت فقیه یک مطلب ضروری است، روایات نیز بر ولایت فقیه به همین معنای گسترده و [مطلقه] دلالت دارند (امام خمینی ۱۴۲۱ ج ۲: ۶۲۰).

امام بعد از بررسی روایت «اللهم ارحم خلقائی» می فرماید: با توجه به روایت، تمامی آنچه که در باب حکومت و سیاست برای پیامبر ثابت است برای علما نیز ثابت بوده مگر دلیلی بیاید و موردی را خارج کند.

خلافت و جانشینی در نقل روایت و سنت معنا نمی دهد؛ زیرا خود رسول الله (ص) راوی روایت نبودند که خلیفه قائم مقام و جانشین او باشد و گمان اینکه منظور از خلفا خصوص ائمه باشد در نهایت وهن و سستی است، زیرا تعبیر روایت احادیث برای ائمه کاملاً ناشناخته است چرا که آنها خزان علم خداوند هستند.

از طرف دیگر با توجه به تناسب حکم و موضوع مشخص می شود که منصب خلافت رسول خدا (ص) به شخص عامی که تنها نقل حدیث می کند و احکام خداوند را از یکدیگر تشخیص نمی دهد، منتقل نمی شود.

در تویق مبارک امام عصر (عج) منظور از حوادث واقعه تنها احکام و بیان آنها نمی باشد؛ زیرا رجوع شیعیان در این مسائل به فقها و اصحاب امام (ع) مسئله ای روشن بوده است، بلکه مقصود

سؤال کننده روشن شدن تکلیف امت نسبت به حوادثی است که در مسیر زندگی اجتماعی برای آنان پیش می‌آید.

مقصود امام (عج) از «فإنهم حجتي عليكم و أنا حجة الله» آن است که هرچه برای من از جانب خداوند قرار داده شده است از جانب من هم برای فقها قرار داده شده است؛ روشن است که چنین جعلی از جانب خداوند بوده و ایشان نیز از جانب خداوند چنین حکمی را نموده‌اند.

همچنین امام خمینی در کتاب *ولایت فقیه*، یکی از مستندات تشکیل حکومت اسلامی را عمل پیامبر در تشکیل حکومت بیان می‌کند و با بیان این واقعیت مسلّم تاریخی این سؤال را مطرح می‌کند که آیا تعیین خلیفه برای بیان احکام است؟ و سپس با رد این انگاره می‌گوید: بیان احکام که خلیفه نمی‌خواهد؛ بلکه خلیفه برای حکومت و اجرای قوانین و مقررات است (امام خمینی ۱۳۸۱: ۲۱).

۴. ولایت حسبیه

اصل ولایت فقها بر امور حسبیه از مسائل خدشه‌ناپذیر و اجماعی فقه است. امام خمینی حوزه حسبیه را گسترانیده و حکومت را با تمام کارهای ریز و درشت آن زیر چتر حسبیه قرار داده‌اند و اداره امور اجتماعی را از مهم‌ترین مصداق‌های آن معرفی کرده و در کتاب *البیع* آورده‌اند: «مخفی نیست که حفظ نظام، نگهداری از مرزهای مسلمانان و حفظ جوانان نشان از انحراف از اسلام و جلوگیری از تبلیغات ضد اسلامی از روشن‌ترین مصداق‌های حسبیه است و بدون تشکیل حکومت عادلانه اسلامی انجام این امور حسبیه امکان ندارد، پس با چشم‌پوشی از دلیل‌های ولایت فقیه بی‌گمان تنها کسی که به یقین از نظر شارع شایستگی سرپرستی حکومت اسلامی را دارد، فقیه عادل است. بنابراین دخالت فقیه و بایستگی اجازه او در تشکیل حکومت گریزناپذیر است (امام خمینی ۱۴۲۱ ج ۲: ۶۶۵).

بررسی نظر خوبی:

خوبی مسئله ولایت فقیه را در مناسبت‌های مختلف مطرح و ادله آن را بررسی کرده است؛ ایشان دلیل لفظی را برای اثبات ولایت استقلالی فقیه جامع‌الشرایط، ناکافی می‌داند و می‌گوید: پاره‌ای از روایات از نظر سند، بخشی دیگر از نظر دلالت و یا قسم سوم از دو نظر اشکال دارند؛ پس روایات وارده برای ثابت کردن ولایت عامه فقیهان غیرقابل استناد هستند.

خوبی در چهار بخش دیدگاه خود را نسبت به ولایت فقیه و گستره آن توضیح داده است:

الف) باب فتوا و قضاوت:

وی می‌گوید: در بحث ولایت فقیه از کتاب مکاسب ذکر کردیم که اخباری که برای ولایت مطلقه به آن استدلال شده از نظر سند یا دلالت نارسایند؛ بلکه از اخبار معتبر [استنباط می‌شود] که برای فقیه در دو مورد سرپرستی وجود دارد و آن دو، فتوا و قضاوت است (خوبی ۱۴۱۸ ج ۱: ۴۲۰-۴۱۹).

ایشان در ذیل مبحث رؤیت هلال در کتاب صوم می‌آورد: و از مجموع آنچه تاکنون گفتیم این نتیجه به دست می‌آید که در نزد ما دلیلی معتبر اقامه نشد که بدو بر منصوب شدن قاضی دلالت کند، تا ما به اطلاق آن تمسک کنیم و ما به دلیل اینکه حفظ نظم عمومی و آرامش روانی متوقف بر وجود قضاوت است به قضاوت کفایی ملتزم می‌شویم، چون [اگر قضاوتی در کار نباشد] فراوانی نزاع و دعوا نظم جامعه را به هم می‌ریزد. و قدر متیقنی که برای این نوع وجوب ثابت است؛ همان مجتهد جامع شرایط است، چون در این صورت ما قطع پیدا می‌کنیم که او از طرف شارع مقدس منصوب شده است (خوبی ۱۴۱۳ ج ۲: ۸۸).

در کتاب *مبانی تکمله المنهاج* درباره اجرای حدود شرعی (احکام انتظامی اسلام) که برعهده حاکم شرع (فقیه جامع الشرائط) است، می‌گوید: این مسئله بر پایه دو دلیل استوار است:

اولاً: مصلحت اجرای حدود منحصر به زمان حضور معصوم نیست زیرا وجود معصوم در لزوم رعایت چنین مصلحتی که منظور سلامت جامعه اسلامی است، مدخلیتی ندارد و مقتضای حکمت الهی آن است که این گونه تشریعات، همگانی و برای همیشه باشد.

ثانیاً: ادله ضرورت اجرای احکام انتظامی اطلاق دارد و به زمان خاصی اختصاص ندارد؛ لذا چه از جهت مصلحت یا از جهت اطلاق دلیل هر دو جهت ناظر به تداوم احکام انتظامی اسلام است، بلی در اینکه اجرای آن برعهده چه کسانی است، بیان صریحی از شارع نرسیده است.

از طرفی ضرورتاً (از نظر عقل) وظیفه آحاد مردم نبوده، تا هر کس در هر رتبه و مقامی بتواند متصدی اجرای حدود شرعی گردد؛ زیرا این خود موجب اختلال در نظام شده (استدلال تلفیقی: ملازمه حکم عقل با شرع) بنابراین، از آنجا که اجرای حدود توسط آحاد مردم جایز نبوده و

اجرای آن نیز تعطیل بردار نمی‌باشد باید مقدار متیقن را اخذ کرد و فرد متیقن نیز کسی است که حکم به دست اوست یعنی حاکم شرع (خوبی ۱۳۹۶ ج ۱: ۲۲۴).

ب) نفی ولایت استقلالی فقیه

وی در کتاب *مصباح الفقاهه* به پیروی از شیخ انصاری بحث مستقلی مطرح کرده و می‌گوید که اطاعت فقیه جز در امور مربوط به تبلیغ احکام، آن هم برای مقلدش، در امور دیگر واجب نیست. ولایت استقلالی فقیه در اموال مردم به این صورت که بر مال و جان مردم ولایت داشته باشد از ناحیه شرع مقدس، اثبات نشده است مگر در مورد فرد صغیر که بدون اعمال چنین ولایتی در معرض از دست رفتن باشد؛ در این صورت فقیه ولایت خواهد داشت، ولی به مقتضای اصل عملی - که نتیجه آن ولایت در امور حسبه می‌باشد - نه به دلیل لفظی.

از نظر ایشان با دلیل لفظی هیچ نوع ولایتی برای فقیه ثابت نمی‌شود ولی از طریق اصل عملی ولایت برای فقیه در قلمرو خاصی ثابت است. و در ثمره ثبوت ولایت فقیه با اصل یا با دلیل نوشته‌اند: ثمره ثبوت ولایت فقیه با اصل یا با دلیل در جایی ظاهر می‌شود که اساس وجوب شیء معلوم باشد و شک داشته باشیم که صحتش مشروط به اذن فقیه هست یا نه؟ در این صورت بنا بر ثبوت ولایت فقیه با دلیل لفظی به عدم صحت بدون اذن فقیه حکم می‌کنیم؛ زیرا اطلاق ادله ولایت فقیه مورد را شامل می‌شود و به عدم جواز عمل بدون اذن فقیه حکم می‌کند؛ مثلاً اگر توقيع شریف تمام باشد، می‌گوییم این مورد از حوادث واقعه است، باید به فقیه مراجعه شود.

ولی اگر ولایت فقیه با اصل ثابت شده باشد، در این قبیل موارد اصالة البرائة جاری می‌شود اما صورت‌های دیگر از موارد شک در اذن فقیه؛ مانند صورتی که شک در اساس وجوب شیء بدون اذن فقیه داریم یا شک در مشروعیت تصرف، بدون اذن فقیه داریم یا شک هم در وجوب و هم در مشروعیت داریم و... تفاوتی میان آنکه ولایت فقیه با دلیل ثابت شود یا با اصل ثابت شود، نیست و چنان که گذشت نسبت به شک در وجوب، برائت جاری می‌شود و نسبت به مشروعیت تصرف، حکم به عدم مشروعیت تصرف بدون اذن فقیه داده می‌شود، چه ولایت با اصل ثابت شده باشد یا با دلیل (خوبی ۱۴۱۲ ج ۵، ۴۷-۴۸).

در جای دیگر می‌گوید که در ثبوت ولایت برای فقیه از راه نصب (ادله نقلی) اجمالاً جای اشکال نیست زیرا هم اجماع و هم نص در این مورد وجود داشته و قدر متیقن از اجماع و نص هم

ولایت در قضاوت می‌باشد، اما اثبات سایر ولایت‌ها در نهایت سختی و اشکال بوده اگرچه بعضی از فقها در صدد اثبات ولایت‌های یاد شده برای فقیه از راه ادله نقلی بوده‌اند (خویی الف: ۱۴۱۰: ۴۲۴-۴۲۰).

به عبارت دیگر ایشان به اجماع و نص، اصل ولایت را برای فقها پذیرفته است اما دایره آن را به دلیل حسبه محدود می‌نماید.

ج) اعمال اجبار در پرداخت مالیات تشریحی

خویی به این نتیجه می‌رسند که فقیه بر اموال و جان‌های مردم ولایت ندارد به این معنا که استقلال در تصرف داشته باشد و از این روست که مشخص می‌شود که فقیه این حق را ندارد که مردم را مجبور به ادای خمس، زکات و یا سایر حقوق واجبه خود نماید (خویی ۱۴۱۲ ج ۵: ۴۲).

د) جهاد ابتدایی و تقسیم غنائم

اما خویی در آخرین اثر تألیفی (کتاب *منهاج الصالحین*) در کتاب الجهاد در ضمن طرح بحث جهاد ابتدایی در عصر غیبت و رد ادله مشهور - که قائل به عدم مشروعیت آن می‌باشند - اذن فقیه جامع‌الشرایط را در مشروعیت این نوع از جهاد شرط می‌دانند (خویی ب: ۱۴۱۰ ج ۱: ۳۶۶).

و بعد از آن در بحث تقسیم غنائم می‌نویسد: ولی امر حق تصرف در آن غنائم را بر اساس آنچه مصلحت تشخیص دهد دارد؛ زیرا این مقتضای ولایت مطلقه او بر آن اموال است... (خویی ب: ۱۴۱۰: ۳۷۹) که از مجموع سه حکم: مشروع دانستن جهاد ابتدایی در عصر غیبت، لزوم اخذ اذن از فقیه جامع‌الشرایط برای جهاد ابتدایی و اختیار مطلقه فقیه در تقسیم غنائم، حداقل می‌توان ادعا کرد که ایشان نیز ولایت مطلقه فقیه را در برخی از حوزه‌ها پذیرفته است و گستره و اندازه آن را نیز به همان حد از اختیارات معصومین^(ع) توسعه داده است.

در بررسی مطالب مذکور، نکات زیر قابل توجه است:

آنچه خویی در بحث رؤیت هلال مطرح کرده است با سخنان ایشان در بحث قضا، اجتهاد و تقلید مغایرت دارد؛ زیرا در بحث رؤیت هلال به روشنی بیان می‌کند که هیچ‌گونه دلیل معتبر لفظی بر ثابت بودن مقام قضا برای فقیه نداریم و برای ثابت کردن آن از «قاعده بایستگی حفظ نظم» و «قاعده قدر متیقن» استفاده می‌کنیم، در حالی که در چند مورد از بحث اجتهاد و تقلید به روشنی می‌گوید از اخبار معتبر استفاده می‌شود که فقیه دو منصب دارد: ۱. افتاء ۲. قضا و از

دلیل‌های لفظی قضا، به دو روایت ابی‌خدیجه اشاره می‌کند و هر دو را از نظر سندی صحیح می‌شناسد: «نعم استفاد من الاخبار المعترية ان للفقیه ولایة فی موردین و هما الفتوی و القضاء» (خوبی ۱۴۱۸ ج ۱: ۴۲۰) و پس از بحث درباره دلیل‌های ولایت فقیه و نپذیرفتن دلالت روایات بر ولایت مطلقه فقیه معتقدند این روایات بر نصب فقیه برای منصب قضاوت دلالت می‌کند (خوبی ۱۴۱۸ ج ۱: ۳۵۶-۳۵۳).

خوبی در شرح روایاتی که از علما به‌عنوان وارثان انبیا یاد شده می‌گوید: وراثت در امور قابل انتقال [مطرح] است و احراز نشده که ولایت قابل ارث گذاشتن باشد پس با چنین روایاتی این منصب برای فقها قابل اثبات نیست، همچنین ولایت تخصصاً از موضوع ارث خارج است و ناظر به ارث بردن احادیث و اخبار ایشان است.

این استدلال ایشان با مراجعه به بنای عقلا قابل‌خدا شده است چرا که امروزه موضوع مالکیت معنوی در بین عقلای عالم پذیرفته شده و محترم است از این جهت به ارث بردن جایگاه معنوی و ولایت ائمه هدی توسط فقها امری ممکن و شدنی است؛ وراثت فقط در مواردی که مالیت دارند منحصر نمی‌شود بلکه علاوه بر این حتی در حوزه‌های شخصیتی و زیستی نیز وراثت دارای شأن و جایگاه است (مانند سیادت فرزندان حضرت زهرا^(س)؛ هرچند که حتی در همان مقوله ارث سنتی نیز مواردی یافت می‌شود که اعتبارش، لزوماً مقید به مالیت داشتن آن نیست مانند آنچه که پسر ارشد از پدر ارث می‌برد (حبوه) و یا قائم مقام در ادا و انجام می‌شود نظیر نماز و روزه قضا شده والدین).

خوبی می‌نویسد روایاتی که بیان می‌دارد که علمای امت من مانند انبیای بنی اسرائیل هستند، ناظر بر وجوب تبعیت از فقها در تبلیغ است. که در پاسخ می‌توان گفت: این یک امر مسلم است که تبلیغ بدون مخاطب، امری عبث و خلاف مقتضای عقل می‌نماید پس تبلیغ با تبعیت و التزام به محتوای تبلیغ مقارنت دارد و اساساً محتوای بخش اعظمی از تبلیغ هنجارها و ناهنجاری‌های اجتماعی است که حکم آن توسط شارع بیان شده است در نتیجه این اوامر و نواهی مستلزم تبعیت عملی و ضمانت اجرایی در قالب عقاب و ثواب است و نتیجه اینکه حکومت و ولایت نیز چیزی جز بیان اوامر و نواهی عمومی و فراگیر و پیش‌بینی ضمانت اجراء (پاداش و مجازات) برای آن نیست.

همچنین خوبی در توضیح روایت «اللهم ارحم خلفائی» می‌گوید: مراد از خلافت، خلافت در نقل روایت است نه خلافت در تصرف در اموال مردم. این در حالی است که بنا به فرموده امام خمینی خلافت و جانشینی در نقل روایت و سنت معنا نمی‌دهد؛ زیرا روایات شامل قول، فعل و تقریر معصوم است و در نتیجه شخص پیامبر^(ص) راوی روایت نبودند که خلیفه، قائم مقام و جانشین او باشد و گمان اینکه منظور از خلفا خصوص ائمه باشد در نهایت وهن و سستی است؛ زیرا تعبیر روایت احادیث برای ائمه کاملاً ناشناخته است، چرا که آنها خزان علم خداوند هستند. از طرف دیگر با توجه به تناسب حکم و موضوع مشخص می‌شود که منصب خلافت رسول خدا^(ص) به شخص عامی که تنها نقل حدیث می‌کند و احکام خداوند را از یکدیگر تشخیص نمی‌دهد، منتقل نمی‌شود.

خوبی معتقد است که مراد از «هم حجتی علیکم» در توفیق شریف امام عصر^(عج) حجیت در احکام است نه ولایت در تصرف چرا که هیچ ملازمه‌ای بین حجیت و ولایت نیست. در جواب ایشان امام خمینی بیان می‌دارند که مقصود امام از «فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله» آن است که هر چه برای من از جانب خداوند قرار داده شده است از جانب من هم برای فقها قرار داده شده است، روشن است که چنین جعلی از جانب خداوند بوده و ایشان نیز از جانب خداوند چنین حکم نموده‌اند.

پس ایشان در بحث جهاد ابتدایی و مسئله تقسیم غنائم آشکارا از عنوان ولایت مطلقه فقیه بر تقسیم اموال استفاده کرده است؛ که این مطلب اخیر با آنچه که در کتاب *التنقیح* مورد اشاره قرار داده بود متفاوت است چرا که در آنجا جواز تصرف فقیه را فقط براساس دلیل حسبه، آن هم در چارچوبی معین و محدود قابل اثبات می‌دانست، از این تفاوت و به‌ویژه از تقدم و تأخری که در این دو نگاه خوبی مشاهده می‌شود، می‌توان نتیجه گرفت که ایشان نیز در نهایت، ولایت مطلقه فقیه را در مواردی پذیرفته است.

نتیجه

هر چند آیت‌الله خوبی ولایت فقیه را از ناحیه ادله لفظیه نمی‌پذیرد و به تبع آن اطلاق ادله را نیز رد می‌کند اما تصرف فقیه در امور حسبه را می‌پذیرد و بسیاری از تصرفات فقیه را از همین منظر مجاز می‌داند و نه تنها می‌پذیرد بلکه ضروری نیز می‌داند و تا آنجا پیش می‌رود که در *منهاج الصالحین*

صریحاً از ولایت مطلقه فقیه سخن می‌گوید و برای آن در صدور حکم جهاد ابتدایی و تقسیم غنائم اختیار تام (ولایت مطلقه) قائل می‌شود. پس نظر کسانی که می‌گویند آقای خوئی اساساً ولایت مطلقه فقیه را قبول نداشت، مورد تردید است.

نظریه خفقان و تقیه برای بقای تشیع

در طول تاریخ اسلام دوران‌هایی بوده است که افکار و اعتقادات تشیع و حتی ابتدایی‌ترین حقوق شهروندی شیعیان محترم شمرده نمی‌شد و اظهار تشیع نیز با مخاطرات جدی همراه بوده است، در چنین شرایطی کوچک‌ترین بحثی مبنی بر طرح حکومت شیعی و ولایت مطلقه فقیه می‌توانست کیان تشیع را به مخاطره بیندازد؛ این خود باعث شیوع تقیه روایی در این زمینه شده است. نکته مهم در این بحث آن است که دقیقاً همان شرایط دشواری که در گذشته شیعیان با آن مواجه بودند و فقها را از ورود به مسائل سیاسی و حکومتی برحذر می‌داشت، درست همان شرایط برای خوئی وجود داشت که در عراق تحت سیطره صدام زندگی می‌کرد و حفظ میراث حوزه هزارساله نجف از صدمات صدام را رسالت تاریخی خویش می‌دانست. پس برای خوئی مناسبت مقتضیات حکم نسبت به پیشینیان تغییر نکرده بود؛ در نتیجه فرضیه تقیه ایشان از قوت لازم برخوردار است، اما امام خمینی در ایران از چنان پشتوانه مردمی بزرگی برخوردار بود که باعث تغییر موضوع حکم و بیان ولایت مطلقه فقیه توسط ایشان شد.

نظریه تأییدی بودن حکومت

بررسی آرا و ادله مورد استناد خوئی و امام خمینی گویای این مطلب است که آقای خوئی برای حکومت و ولایت شأن تأسیسی قائل است و بر همین مبنا قائل به اثبات زیربنایی موضوع ولایت و حدود گسترده‌گی آن توسط ادله نقلی است، اما امام خمینی ولایت و حکومت را موضوعی تأییدی می‌دانند که تاریخچه آن به شکل‌گیری اولین جوامع بشری باز می‌گردد و دین اسلام نیز به‌عنوان یک امر عقلی بر آن مهر تأیید زده است. بنابراین برای اثبات آن رجوع به منابع و استدلال‌ات عقلی کافی است چرا که عقل به طور قطعی به این صغری و کبری شهادت می‌دهد، اینجاست که امام از احادیث به‌عنوان مؤیدی بر حکم عقل استفاده می‌نماید.

پس می‌توان در کنار نظریه خفقان شدید و رواج شیعه‌کشی، نظریه دیگری مطرح کرد و آن این که موضوع حکومت یک امر بدیهی است که نیازمند تأسیس جدید نبوده است و در گام بعد این موضوع که در یک جامعه شیعه رهبری و ولایت از آن یک مسلمان عالم و عامل به احکام الهی است نیز در همان حد از بداهت به نظر می‌رسد و شاید به همین دلایل است که خوبی نیز در اواخر عمر به سمت ولایت مطلقه فقیه گرایش یافته است.

منابع

- ابن اثیر، مبارک بن محمد. (۱۳۶۴) *النهاية في غريب الحديث و الاثر*، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
- ابن فارس، احمد بن زکریا. (۱۴۰۴ق) *معجم مقاییس اللغه*، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
- امام خمینی، سید روح‌الله. (۱۳۷۶) *الاجتهاد و التقليد*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول.
- _____ . (۱۳۷۹) *تحریر الوسیله*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول.
- _____ . (۱۳۸۱) *ولایت فقیه*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ یازدهم.
- _____ . (۱۴۲۱ق) *کتاب البیع*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول.
- _____ . (بی تا) *کشف اسرار*، بی جا، بی نا.
- انصاری، مرتضی بن محمد امین. (۱۴۲۰ق) *کتاب المکاسب*، قم: المؤتمر العالمی.
- بحر العلوم، محمد بن محمد تقی. (۱۳۶۲) *بلغة الفقیه*، تهران: منشورات مکتبه الصادق علیه السلام.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۳) *ولایت فقیه: ولایت، فقاہت و عدالت*، قم: مرکز نشر اسراء.
- جوهری، اسماعیل بن حماد. (۱۴۰۷) *الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربیة*، بیروت: دارالعلم للملایین.
- حسینی، سید احمد. (۱۳۸۷) *امام خمینی و حکومت اسلامی، شرایط، وظائف و اختیارات ولایت فقیه*، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- خلخالی، سید محمد مهدی موسوی. (۱۴۲۲ق) *حاکمیت در اسلام یا ولایت فقیه*، با ترجمه جعفر الهادی، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- خوبی، ابوالقاسم. (۱۴۱۰ق) *الاجتهاد و التقليد*، قم: انصاریان.
- _____ . (۱۴۱۰ق) *منهاج الصالحین*، قم: نشر مدینه العلم.
- _____ . (۱۳۹۶ق) *مبانی تکمله المنهاج*، قم: بی نا.
- _____ . (۱۴۱۲ق) *مصباح الفقاهه فی المعاملات*، بیروت: دار الهادی.
- _____ . (۱۴۱۳ق) *المستند فی شرح العروة الوثقی*، قم: دارالعلم.

- _____ (۱۴۱۸ق) *التنقیح فی شرح العروة الوثقی*، قم: تحت اشراف جناب آقای لطفی
- سلار دیلمی، حمزة بن علی. (۱۴۱۴ق) *المراسم العلویة، فی الفقه و الاحکام النبویة*، قم: المعاونة الثقافية للمجمع العالمي لاهل البيت عليهم السلام.
- شیخ طوسی، ابی جعفر محمد بن حسن. (بی تا) *النهاية*، قم: انتشارات قدس محمدی.
- شیخ مفید، محمد بن محمد. (۱۴۱۳ق) *المقننه*، قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید.
- طریحی، فخرالدین بن محمد. (۱۴۰۸ق) *مجمع البحرين*، قم: مکتب النشر الثقافة الاسلامیه، چاپ دوم.
- عترسی، شیخ جعفر حسن. (۱۴۲۳ق) *ولاية الفقيه و النظام الدستوري الاسلامی*، بیروت: دارالمهجة البيضاء.
- فتح الله، احمد. (۱۴۱۵ق) *معجم الفاظ الفقه الجعفری*، بی جا، بی تا.
- فخرالمحققین، محمد بن حسن. (۱۳۸۷) *ایضاح الفوائد فی شرح مسکات التواعد*، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
- محقق کرکی، علی بن حسین. (۱۴۰۹ق) *الرسائل*، قم: مکتبه آیت الله العظمی المرعشی النجفی.
- نجفی، محمد حسن. (۱۴۰۴ق) *جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- نراقی، مولی احمد. (۱۴۱۷ق) *عوائد الایام*، قم: مرکز النشر الاسلامی.
- واسطی زبیدی، محمد بن محمد. (۱۴۱۴ق) *تاج العروس من جواهر القاموس*، بیروت: دارالفکر.

